

جستاری بر شاخص‌های زندگی عقلانی با الهام از رویکرد حاکم بر تفکر فلسفی و آموزه‌های اسلامی

محمدجواد زکوی^۱

علی اصغر زکوی^۲

چکیده

حیات دنیوی فرصتی است که فقط یک بار می‌توان آن را تجربه کرد. به نظر می‌رسد که سبک زندگی برخی افراد، در روابط فردی و اجتماعی، بر هیچ اصل ثابتی استوار نیست. فقدان عقلانیت در زندگی، بیماری فراگیری است که توجه به آن و بازشناسی زندگی عقلانی برآمده از تفکر فلسفی و تبیین شاخص‌های آن می‌تواند نخستین گام، در تزریق عقلانیت در زندگی باشد. هدف این پژوهش بازشناسی این گونه از زندگی و تبیین شاخص‌های آن است. پرسش اصلی تحقیق این است که شاخص‌های زندگی عقلانی با الهام از تفکر فلسفی و آموزه‌های اسلامی چیست؟ این پژوهش از نوع مطالعه تحلیل محتواست. در راستای پاسخ به پرسش اصلی، در آغاز به مفهوم شناسی دو اصطلاح: زندگی و تفکر فلسفی پرداخته شد، آنگاه تحلیل مفهومی ویژگی‌های تفکر فلسفی و بررسی منابع اسلامی نشان داد که زندگی عقلانی هشت شاخص دارد که عبارتند از: پرسش‌گری، حرکت از سطح به عمق، جست و جوگری، تحمل شنیدن حرف مخالف، مواجهه با پرسش‌های بنیادین زندگی، حاکمیت عقل، جست و جوی فلسفه زندگی و زندگی فلسفی در پرتو فلسفه زندگی. بنابراین زندگی عقلانی یعنی زندگی به رنگ عقل، کشف فلسفه زندگی و زیستن بر پایه آن.

واژه‌های کلیدی: زندگی، اسلام، تفکر فلسفی، شاخص‌ها، عقلانیت.

۱. محقق و دانش‌آموخته فلسفه و حکمت اسلامی؛ حوزه علمیه قم، نویسنده مسئول. Email: mj.zakavi@gmail.com

۲. دانشیار فلسفه دانشگاه علوم پزشکی مازندران. Email: a.zakavi2009@gmail.com

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰

دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۲

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسأله: زندگی، فرصتی است تکرار ناپذیر که صحنه یکتای هنرمندی ما تلقی می شود.. شکل زیست آدمیان در حیات فردی و روابط اجتماعی، در ملت ها و فرهنگ های مختلف، متفاوت است و این تفاوت ریشه در چگونگی مواجهه با پرسش های بنیادین زندگی دارد. از آن جا که انسان موجودی پرسشگر است برخی پرسش های فلسفی و بنیادی، همواره ذهن او را به خود مشغول داشته است. نمونه هایی از این دست پرسشها به این قرار است: آیا وجود و هستی منحصر در ماده و طبیعت است یا جهان ماوراء طبیعت و عالم غیب نیز بخش ناپیدای آن است؟ آیا مجموعه هستی و انسان خالقی دارد و انسان میهمان اوست و باید ادب حضور نگه دارد یا خیر؟ هدف نهایی خلقت انسان و جهان چیست؟ آیا سرانجام حیات بشر، فناست یا بقا؟ چگونه زیستن را از چه کسی باید آموخت؟ آیا باید به هر قیمتی شده، زندگی کرد یا باید زندگی کرد به گونه ای که قیمت و ارزش پیدا کند؟ آیا عقل بشر برای تشخیص راه و راهنما و هدف زندگی، کافی است یا خیر؟ اگر باید زیست عقلانی را برگزید، آیا این زندگی بر پایه عقل خودبنیاد بشر رقم می خورد یا با عقل الهام گرفته از وحی؟ هر گونه پاسخ آگاهانه یا ناآگاهانه به این قبیل پرسش ها، سبک زندگی افراد و جوامع را رقم می زند؛ اعم از زندگی بر پایه اصول عقلانی و فلسفی یا زندگی بر پایه عقلانیت دینی و خدامحوری، یا زیستن بر پایه اباحه‌گری.

هدف این پژوهش بازشناسی زندگی عقلانی و تبیین شاخص‌های آن است؛ بنابراین پرسش اصلی تحقیق این است که: شاخص های زندگی عقلانی با الهام از روح حاکم بر تفکر فلسفی و با بهره گیری آموزه های اسلامی چیست؟

اگر در نگاه نخست، منظور از زندگی عقلانی ملهم از نگرش فلسفی را، زیستن بر پایه خرد بدانیم، در مقابل آن، «روزمرگی» سبکی از زندگی است که امروزه بخشی از جامعه بشری و بالتبع آن جامعه ایرانی به آن گرفتار آمده است به طوری که فرد، سوالات بنیادی زندگی را جدی نمی گیرد یا حتی خود را به فراموشی زده، می کوشد به آن ها نیندیشد؛ یعنی زیستن در غیاب عقل .

پرواضح است که وجه تمایز انسان از سایر جانداران قدرت تفکر و عقلانیت است که در کنار اراده و اختیار، او را صدرنشین کائنات ساخته است.

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم ... و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

(اسراء/۷۰)

اما آیا زندگی ما بر پایه «خردورزی» می گذرد یا خیر؟ زیست انسان امروزی در حضور عقل است یا در غیاب آن؟ به رنگ عقل است یا به رنگ زمانه؟ فلسفی است یا غیر فلسفی؟ کدامیک؟

اگر در این نوشتار، درمقابل «روزمرگی» از اصطلاح «زندگی عقلانی» و گاه «زندگی فلسفی» استفاده شد، به این دلیل است که فلسفه و خردورزی اصولاً با چرایی و پرسش‌گری آغاز می‌شود. به گونه‌ای که اگر پرسش‌گری از انسان ستانده و تفکر و روح فلسفی از او گرفته شود یا به عطش پرسشگری او، پاسخ‌های درست داده نشود فرد دچار «روزمرگی» می‌شود و از زندگی آگاهانه، فلسفی و عقلانی دور می‌ماند. بنابراین شایسته است بشر را ترغیب کرد که به این پرسش‌ها بیاندیشد و پاسخ مناسب را بیابد تا زندگی او از روزمرگی به زندگی عقلانی بدل شود.

۲-۱. پیشینه پژوهش: برخی از محققان زندگی و سیره فلسفی برخی فیلسوفان را مورد عنایت قرار داده‌اند. (عبودیت/۱۳۹۰، ص ۴-۵) سخنرانی‌هایی با موضوع زندگی فلسفی و فلسفه زندگی توسط برخی محققان صورت گرفته، که نقطه عطفی جهت توجه به این مساله شده است. (علیزمانی، ۱۳۹۱: ۱۳-۱۵) در هفدهمین همایش بزرگداشت صدرالمتالهین شیرازی، بحثی تحت عنوان «فلسفه و راه زندگی امروز»، توسط یکی از صاحب‌نظران انجام گرفت و به موضوع زندگی فلسفی بر اساس تفکر سقراط پرداخته شد. (کلباسی، ۱۳۹۳). هم‌چنین روح فلسفی و ده ویژگی آن به اختصار در کتاب بنیاد حکمت طباطبایی مورد توجه قرار گرفته و ابعاد سه‌گانه آن جامعیت، تعمق و قابلیت انعطاف معرفی شده است. (کبیر، ۱۳۹۲، ص ۶۲) به همین جهت این پژوهش با فقر منابع مواجه بوده است. با مشاهده این خلا پژوهشی، این ضرورت احساس شد که با تامل در روش و روح تفکر فلسفی، و با الهام از آموزه‌های اسلامی، شاخص‌های زندگی عقلانی - فلسفی استخراج گردد.

۳-۱. ضرورت و روش پژوهش: مشاهدات میدانی نشان می‌دهد که گاه سبک زندگی و رفتارهای ما در روابط فردی و اجتماعی، بر هیچ اصل ثابتی استوار نیست. از روش تعامل با افراد خانواده، همسایه، هم‌نوعان و همکار گرفته تا روش دینداری و سیاست‌ورزی، تغذیه و بهداشت و درمان، سبک جشن‌ها و عزاداریها، پوشش و لباس و آرایش، رانندگی، تفریح، تربیت فرزند، دانشجویی، استادی، معلمی، تجارت، سبک معماری منازل و سازمان‌ها، همه و همه، به جای اتکاء بر یک سلسله اصول ثابت و منطقی برگرفته از فرهنگ اسلامی - ایرانی یا برگرفته از عقل، اساساً یا بر هیچ اصل ثابتی استوار نیست یا بر اصولی استوار است که معلوم نیست از کجا اقتباس شده و از کجا به جامعه ما تحمیل شده و روز به روز ما را از خود و فرهنگ خودی بیگانه و بیگانه‌تر می‌سازد. این همان چیزی است که در این مقاله، به «روزمرگی» و خالی شدن زندگی‌ها از روح فلسفی و خردورزی نامیده و از نقطه مقابل آن به «زندگی عقلانی - فلسفی» تعبیر شده است. اولی زیستن در غیاب عقل است و دومی زندگی در حضور عقل؛ یکی زندگی به رسم زمانه و جماعت است و دیگری زیستن بر بال خرد.

خلا عقلانیت در زندگی، خلاء تفکر انتقادی (Critical Thinking) و سرانجام غیاب عقل در حوزه نظر و عمل، بیماری فراگیری است که توجه به آن، بازشناسی مفهومی تفکر فلسفی و تبیین شاخص های آن می تواند نخستین گام لازم و نه کافی، در تزریق عقلانیت در فرد و جامعه باشد.

این پژوهش از نوع مطالعات تحلیل محتواست. ابتدا با مراجعه به منابع معتبر، داده های مرتبط با سوال اصلی تحقیق، جمع آوری و آن گاه در راستای هدف پژوهش، و با عرضه به منابع اسلامی، مورد تجزیه و تحلیل و تدوین منطقی قرار گرفته است. در قالب این راهبرد، در آغاز به مفهوم شناسی سه اصطلاح: زندگی، فلسفه و تفکر فلسفی پرداخته می شود، آنگاه تحلیل مفهومی ویژگی ها و شاخص های زندگی عقلانی و روح فلسفی، با نگاهی به آموزه های اسلامی، به عنوان مویدات بحث، در دستور کار قرار خواهد گرفت.

۲. یافته ها و بحث

۱-۲. مفهوم شناسی زندگی و تفکر فلسفی

۱-۱-۲. ماهیت زندگی: زندگی معجونی است از پیروزی ها و شکست ها، شادی ها و غم ها، اندیشه ها و رفتارها، تولد ها و مرگ ها، عشق ها و نفرت ها، فقر ها و بی نیازی ها، حق ها و باطل ها، علم ها و جهل ها، جنگ ها و صلح ها و آمدن و رفتن نسل های متوالی در فراز و نشیب های روزگار. پس زندگی یعنی پذیرفتن واقعیت های آن با همه تلخ و شیرین هایش و آنگاه حضور و انتخاب آگاهانه در صحنه های مختلف روابط اجتماعی به ویژه در میدان حق و باطل. در یک تعریف نسبتاً منطقی که اشکال مختلف زندگی افراد را حتی با ایده ها، اهداف، ادیان و آرزوهای متفاوت شامل شود می توان گفت: زندگی یعنی حرکت به سوی تمایلات و اهداف، تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه های منتخب یا برتر، در بستر مقدرات الهی؛ نه حرکت در یک وضعیت بینهایت امکان و احتمال؛ زندگی صحنه طراحی شده ای است که بشر در حال امتحان شدن در آن است. سراسر زندگی انسان یک امتحان بیش نیست. (رک:

پنهایان، ۱۳۹۴) <http://www.mehrnews.com>

قرآن کریم نیز حیات بشر را بستر آزمون الهی دانسته است: «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید، و او شکست ناپذیر و بخشنده است». (ملک/۲؛ رک: هود/۷؛ کهف/۷)

جمله «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» بیانگر هدف خلقت موت و حیات است و با در نظر گرفتن اینکه کلمه "بلاء" به معنای امتحان است، معنای آیه این می شود که حیات و مرگ، مقدمه و امتحان است و هدف نهایی تمییز دادن خوبان از بدان. این امتحان و این تمایز نیز برای هدفی دیگر یعنی پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد. آیه مورد بحث، اشاره های هم به این نکته دارد که مقصود

بالذات از خلقت، رساندن جزای خیر به بندگان بوده است؛ زیرا در این آیه سخنی از گناه و کار زشت و کیفر به میان نیامد و تنها عمل خوب را ذکر کرده است؛ بنابراین صاحبان عمل نیک، مقصود اصلی از خلقتند و اما دیگران به خاطر آنان خلق شده اند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۵۸۶) حقیقت حیات و زندگی، عبارت است از نحوه ای از وجود شیء به طوری که آثار مطلوب مترتب بر آن بروز یابد. (همان: ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۵۲) پس چیزی زنده است که اثر مطلوب خود را بروز دهد. اثر مطلوب آن است که شیء بتواند در سایه آن، کمال و غایت خود را آشکار نماید. لذا انسان زنده، انسانی است که کمال انسانی را از خود بروز دهد.

در یک جمع بندی از آراء پیش گفته، می توان گفت: زندگی یعنی مدیریت علاقه ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه های برتر و پذیرش محدودیت ها در بستر حیات مقدر؛ زندگی یعنی حضور فعالانه و آگاهانه در میدان های مختلف از جمله میدان حق و باطل؛ زندگی یعنی انسان بتواند کمال متناسب با ظرفیت های وجودی خویش را بشناسد و در راستای ظهور آنها حرکت کند. «زندگی»، نه یک مقطع خاص یا یک فعالیت معین، بلکه مجموعه فعالیت ها، افکار، آرزوها و روابط متنوع او در طول عمر چندین ساله را شامل می شود که در بستر مقدرات، سنت ها و قوانین الهی صورت می پذیرد.

این زندگی هم می تواند هدفمند و مبتنی بر اصول و مبانی ثابت عقلانی باشد و هم می تواند فاقد هدف، در غیاب عقل، جاهلانه و گرفتار روزمرگی گردد.

اگرچه ویژگی اصلی انسان در زندگی را برخورداری از: «علم»، «اختیار» و «قدرت بر عمل» بدانیم؛ او موجودی است دارای استعدادهای فراوان، که با تکیه بر آگاهی و اختیار، می تواند استعدادهای بالقوه اش را شکوفا سازد و به مدارج عالی در عرصه های مادی، معنوی، علمی، هنری و غیره دست یابد و یا به پست ترین مرتبه حیوانیت سقوط کند. این دستیابی در بستر زیست انسانی در همین جهان مادی قابل تحقق است.

۲-۱-۲. روح حاکم بر تفکر فلسفی: امروزه واژه فلسفه، معمولاً به رشته علمی خاصی گفته می شود که به متافیزیک، مابعد الطبیعه، و فلسفه اولی شهرت یافته است و به اعتبار این که موضوع اصلی آن، بحث درباره موجود یا وجود است، آن را وجودشناسی (Ontology) هم نامیده اند که بر پایه استدلال عقلی بنا شده است. (نک: سجادی، ۱۳۷۹، ص ۳۸۰) جهان بینی فلسفی محصول عقل است؛ هم پایه و اساس آن و هم روش تحقیق و نحوه گسترش آن، عقلی است. (عبودیت، ۱۳۹۰، ص ۱۵) «فیلسوف» کسی است که حل مسائل پیرامون وجود و هستی را هدف تاملات خود قرار می دهد.

گرچه فعالیت فکری یک فیلسوف، در آغاز از مسائلی آغاز می شود که به نظر انتزاعی و ذهنی می آید مانند مباحث مربوط به وجودشناسی، قانون علیت، وحدت و کثرت، و غیره؛ اما همین مباحث در نهایت مانند بتن ها و سنگ هایی هستند که در زیرسازی ساختمان به کار می رود و سپس دیوار ها و پنجره ها و

سقف ها و غیره بر آن ساخته و یک ساختمان کامل ایجاد می شود. مباحث وجود شناسی محض نیز در ادامه یا در ساحل امن ایمان پهلو می گیرد یا به ورطه کفر و بی ایمانی می افتد؛ فلسفه در آغاز راه، مطلق است نسبت به خدا یا بی خدایی؛ اما در ادامه راه یا مقید است به ایمان به خدا، یا بی خدایی یا لادری گری. «زیرا فلسفه یقینا موظف است در باره مبدا جهان هستی بحث کند و در این بررسی یا به وجود مبدا فاعلی نظام هستی پی می برد که در این حال بینا، الهی و اسلامی است یا وجود مبدا فاعلی خلقت را نمی بیند که در این حال نابینا و الحادی خواهد شد.» (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۶-۱۶۸)

گاهی واژه فلسفه، نه به معنای دانش متافیزیک، بلکه به عنوان «مضاف» به یکی از دانش های بشری بکار می رود؛ مانند: فلسفه تاریخ، فلسفه دین، فلسفه هنر، فلسفه حقوق، فلسفه علم، فلسفه فلسفه، فلسفه حقوق، فلسفه طب و غیره. به این دسته از مطالعات، «فلسفه های مضاف» گفته می شود که به سیر تحول تاریخی مضاف الیه خود، مبانی آن، روش های تحقیق در آن، و غیره می پردازد؛ نگاهی بیرونی و مستقل به یک دانش خاص بوده و به عنوان معرفت درجه دوم تلقی می شود. (رک: حبیبی، ۱۳۹۲، ص ۴۸)

اما مقصود از «تفکر فلسفی» در این مقاله، نه دانش «متافیزیک» است و نه «فلسفه مضاف». بلکه منظور، «روح فلسفی» حاکم بر یک فیلسوف و شیوه مواجهه او با مسائل بنیادی زندگی است. به تعبیر برخی محققان یکی از جنبه های مهم فلسفه، با طرز فکر و نگرش فیلسوف و روح وی سروکار دارد. فیلسوف در برخورد با اشخاص، در روبه رو شدن با مشکلات، در بحث ها و گفتگوها، در انجام امور عادی و روزمره و به طور کلی در کلیه شئون زندگی، خصوصیات از خود بروز می دهد که باعث تمایز او از دیگران می گردد. (کبیر، ۱۳۹۲، ص ۶۲) در تبیین این پاسخ کوتاه، لازم است ویژگی های تفکر فلسفی مورد بررسی قرار گیرد تا با الهام از آن ها، ویژگی های «رویکرد فلسفی- عقلانی» به زندگی (در مقابل «رویکرد روزمرگی») مشخص گردد.

۲-۲. رویکرد حاکم بر تفکر فلسفی و شاخص های آن.

زندگی انسان، در دو حوزه نظر و عمل قابل بررسی است. در حیطه نظر، بنیادی ترین شناخت ها، جهان بینی را شکل می دهند مانند: شناخت خدا، جهان و انسان. بر پایه جهان بینی هاست که باید ها و نباید های زندگی در حوزه رفتار سامان می یابد. رفتار های انسان نیز، در روابط چندگانه فرد خلاصه می شود: رابطه انسان با خدا، با خویشان، با جامعه، با جهان و محیط زیست. (رک: برنجکار، ۱۳۹۶، ص ۱۶۱) مجموعه جهان بینی، افکار و اعتقادات فرد و به دنبال آن، رفتار آدمی در گستره زندگی، هم می تواند عقلانی و منطقی باشد و هم غیر عقلانی. اما سوال این است که اصولا از تفکر و روش فلسفی، چه آموزه هایی را می توان الهام گرفت تا زندگی انسان، عقلانی- فلسفی باشد؟

۲-۲-۱. پرسشگری: فلسفه با «چرایی» آغاز می شود. فیلسوف هیچ مساله یا پدیده ای را ساده نمی

انگارد. پرسشگری یک ویژگی بنیادی برای نگرش فلسفی است. به باور صاحب نظران:

«... یکی از شیوه‌هایی که سقراط در محاورات خود دارد تامل در معنای واژگان حتی واژه‌های بدیهی و روشن است. در واقع بسیاری از چیزهای بدیهی و روشن حقیقتاً روشن نیستند؛ بلکه ما آن‌ها را روشن می‌پنداریم و این تفکر است که آن را از مستوری در می‌آورد... آنچه ما به عنوان فلسفه می‌شناسیم در لایه‌های غبارآلود انتزاعیات محصور نیست؛ بلکه حیات فلسفی، حیاتی است دست‌یافتنی اما این حیات به آسانی به دست نمی‌آید.» (کلباسی، ۱۳۹۳؛ <http://www.Mehrnews.com>)

همه انسان‌ها از طریق حواس خود، دنیای پیرامونی را به طور مستمر می‌بینند اما تنها یک فیلسوف یا انسان بهره‌مند از روح فلسفی است که پرسشگری را آغاز می‌کند و این سرآغاز تفکر فلسفی و شکفتن ویژگی خاص انسان است. او با دیدن یک شاخه گل، یک برگ درخت، یک چشمه جوشان و غیره، زبان پرسشگر پیدا می‌کند و به ویژه سوالات بنیادین پیش‌گفته، ذهنش را درگیر می‌سازد.

او هنگامی که به خود می‌اندیشد می‌پرسد: چرا آفرینش؟ آیا انسان جسم است یا روح؟ آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا خیر؟ چه چیزی زندگی را با ارزش می‌سازد؟ رفاه؟ امنیت؟ سلامت؟ مسکن؟ فرزندان؟ کدامیک؟ آیا زندگی همین سیکل بسته تولید، مصرف،

بقاء نسل و دفع است یا فراتر از آن؟ آیا برای بقاء خلق شده است یا فنا؟ آیا انسان آمده است تا سر در آخور طبیعت داشته باشد، یا راست قامت آفریده شده تا سر به آسمان داشته باشد و پا در زمین؟ «فلسفه آدمی را به جستجو و یافتن دلیل برای آنچه فرد می‌پذیرد یا به آن عمل می‌کند بر می‌انگیزاند» (پاپکین، ۴۰۸ق:۷)

روح فلسفی جستجوگری را می‌آموزد. برخی این ویژگی را به کنجکاوی و نیز تردید منطقی تعبیر کرده اند؛ تردیدی که مقدمه تحقیق و موجب رشد فکری و پیدایش افکار و عقائد تازه است. (رک: کبیر، ۱۳۹۲، ص ۶۲) قرآن کریم بر روحیه پرسشگری و اهتمام به آن عنایت داشته و بر آن است تا با طرح پرسش‌ها، ذهن آدمی را فعال سازد:

«آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید آگاهید؟! *آیا شما آن را (در دوران جنینی) آفرینش (پی در پی) می‌دهید یا ما آفریدگاریم؟! ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد.» (واقعۀ ۵۸-۶۰)

امام صادق (ع) فرمود: «بر در دانش، قفلی است که کلید آن پرسش است» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص

۴۰).

۲-۲-۲. حرکت از سطح به عمق: کسی که از روح فلسفی برخوردار است از چرایی های ساده شروع می کند اما در سطح نمی ماند بلکه به تدریج به عمق رفته سوالات اساسی تر را می پرسد. ژرف نگری و تعمق در امور، بیانگر همین ویژگی است.

فیلسوف از این طریق می خواهد ارتباط میان امور را روشن سازد. (کبیر ، ۱۳۹۲، ص ۶۲) فیلسوف «اهل نظر» است نه مشاهده سطحی. اغلب مردم اشیاء گوناگون را می بینند اما ارتباط میان آن ها را نمی بینند: «و چه بسیار نشانه های (از خدا) در آسمان ها و زمین که آنها از کنارش می گذرند، و از آن رویگردانند!». (یوسف/ ۱۰۵).

اما دانشمندان تجربی، نگاه عمیق تری دارند؛ قوانین حاکم بر پدیده ها و حتی ارتباط میان امور به ظاهر پراکنده را کشف می کنند با این حال، نگاه آن ها از مرز تبیین مادی (فیزیکی یا شیمیایی) پدیده ها فراتر نمی رود و نقطه توقف دانش تجربی، می تواند نقطه آغاز حرکت فلسفی و تحقیق فلسفی باشد. فلسفه با تکیه بر عصای استدلال، حوادث و پدیده های جهان را تا بنیادی ترین پایه های آن ها ریشه یابی می کند و می پرسد: چگونه به وجود آمده اند؟ چرا به وجود آمده اند؟ برای چه خلق شده اند؟ فیلسوف اهل «نظر» است. مباحث فلسفی ماهیتا، عمیق و دیدگاه ها و آراء فلسفی، ذاتا ژرف اند و به همین جهت، فلسفه ژرف نگرتر از سایر دانش هاست. قرآن کریم نیز به «نظر کردن» امر فرموده است:

«آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟!» و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برافراشته شده؟! و به کوهها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟!» (غاشیه/ ۲۰-۱۷).

گرچه فراموشی، برای انسان در برخی موارد، یک نعمت است تا زندگی به کام او تلخ و ناگوار نگردد؛ اما فراموش کردن مسائل بنیادین زندگی (که به نمونه هایی از آن ها اشاره شد)، به معنای از دست دادن روحیه پرسشگری و افتادن در ورطه «روزمرگی» و از «خود بیگانگی» (Elination) است .

به تعبیر برخی از نویسندگان، فلسفه اگر از لابلای کتاب ها و کلاس ها بیرون بیاید و وارد حقیقت زندگی انسان شود دغدغه ای که برای انسان به وجود می آورد چرایی و چگونه زیستن است. من چگونه زندگی کنم؟ ... در یک زندگی غیر اصیل و مبتلا به «روزمرگی»، همواره تلاش می کنیم این ها را فراموش کنیم. افرادی هستند که می خواهند مرتب کار کنند، مرتب مشغول باشند، می گویند: اگر این کار نباشد من دیوانه می شوم! این زندگی، یک زندگی فلسفی نیست (چنین فردی از مواجه شدن جدی با این دسته از پرسش ها گریزان است). زندگی فلسفی (و عقلانی) گونه ای از زندگی است که انسان «جرات مواجه شدن» با این چرایی ها را پیدا می کند. مخصوصا مساله مرگ در این میان بسیار تعیین کننده است. کسی مثل لئون تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰م) در اوج شهرت و کامیابی و ثروت و رفاه، وقتی سایه هراس از نیستی و مرگ بر سرش می افتد، از خود می پرسد: چرا من هستم؟ چرا باید این زندگی موقت همراه با رنج را تحمل کنم؟ ... ؛ اینجاست که فلسفه آغاز می شود که البته هولناک است.

فلسفه به معنای عمیق کلمه، شوراندن و برانگیختن سوالات بنیادی در باره زندگی است. این فلسفه ورزی جدی و جدی گرفتن سوالات بنیادی، خواب را از چشم انسان می ستاند در نتیجه: یا فرد را به ساحت دین، عرفان و هنر می کشاند یا به جنون، یا به بدبینی به همه زندگی و خلقت، یا به بی خیال شدن نسبت به همه این قبیل پرسش ها و احتمالاً این توصیه بهداشتی را پیشنهاد کنند که زندگی مانند «بندبازی» است؛ انسانی که روی بند حرکت می کند چه دلیلی دارد به پایین پای خود نگاه کند تا بترسد؟ زندگی فلسفی و جدی گرفتن پرسش های بنیادین مانند نگاه کردن به زیر بند پاست. خطرناک و هولناک است. بهتر است نگاه نکنیم و مشغول بندبازی مان باشیم!». (رک: علیزمانی، ۱۳۹۱، ص: ۱۳-۱۵)

در مواجهه با پرسش های بنیادی و فلسفی پیش گفته درباره «زندگی»، دو رویکرد کلی وجود دارد: اول. اگر این پرسش ها مطرح شوند، زندگی غیر ممکن و مختل می شود. ما را چه به این پرسش ها؟! مثلاً زمانی که جمعی در حال جا به جا کردن کالایی هستند؛ کسی بپرسد چرا این کالاها را از این جا به آن جا و از آن جا به جای دیگر ببریم؟ همه می ایستند و به دنبال پاسخ می گردند و کار و فعالیت تعطیل می شود. (رک: همان)

دوم. اگر فلسفه و راز جابجایی کالاها معلوم شود، فعالیت و کار معنادار شده و کارگران با دانستن فلسفه و هدف، انگیزه بیشتری یافته و برای رسیدن به آن، حتی رنج ها و زحمت های بین راه را به جان می خردند تا به مقصد برسند. ندانستن هدف، رنج تکرار بی فایده و بی انگیزگی را در پی دارد. دانستن هدف، به فعالیت ها جهت و معنا می بخشد تا راه را گم نکنند. «در راه بودن» مهم است؛ نه «رسیدن». دانستن چرایی های زندگی، همین نقش را ایفا می کند. به همه انسان ها، قله و هدف را نشان می دهد تا فعالیت های روزمره زندگی خود را «معنا دار» ببینند؛ دائماً خود را رصد کنند تا هم در راه باشند و هم رنج های احتمالی را با شوق رسیدن به قله تعالی، با جان و دل تحمل کنند. برخی از صاحب نظران معتقدند:

«تجربه زندگی فیلسوفانی که به معنای واقعی و اصیل کلمه، فیلسوفانه زندگی کرده اند به ما می گوید: می توان به این پرسش ها توجه جدی داشت و با یافتن پاسخ های منطقی و خردمندانه، پروسه زندگی را به زیباترین شکل طی نمود. آن چه در زندگی فلسفی مهم و اصیل است نتیجه و رسیدن به هدف متعالی زندگی نیست؛ بلکه پروسه زیستن، چگونه زیستن و کیفیت زندگی و درراه بودن است که موضوعیت دارد. حتی نتیجه و آگاهی نسبت به چرایی و هدف زندگی برای بهبود پروسه و جریان زندگی روزمره است. نتیجه مانند قله کوه در مسیر کوهنوردی است تا از کوه بالا برویم. منحرف نشویم. نفس بالا رفتن مهم است». (همان)

برآیند برخورداری از تفکر و روح فلسفی و عقلانی می تواند رسیدن به یک زندگی هدفمند، معنادار و دستیابی به حیات طیبه و حسن دنیا و آخرت باشد. از منظر قرآن، در پرتو شناخت درست از خود، خدا و

پیروی از آموزه های الهی، حسن عاقبت در انتظار خردمندانی است که زندگی عقلانی را برگزیده اند. از جمله ویژگی های آنان عبارت است از: وفای به عهد، ارتباط با خویشاوندان، خشیت از پروردگار، ترس از حساب بد، شکیبایی برای خدا، انفاق در آشکار و نهان، بدی را با نیکی پاسخ دادن. (رعد/۱۹-۲۴)

«به آن ها می گویند: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان (رعد/ ۲۲-۲۴)؛ صبرها و استقامت های شما در راه انجام وظائف و مسئولیت ها و تحمل شدائد و مصائب بود که این سلامت را به وجود آورد، در اینجا در نهایت امنیت و آرامش خواهید بود، آرامش خالی از هر گونه پریشانی خاطر اینجاست! و در پایان می فرماید: چه پایان نیک و چه عاقبت خوبی؟» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۹۲-۱۹۳)

۲-۲-۳. جستجوگری. فیلسوف علی القاعده شعار معروف: ان المتبع هو البرهان، نحن أبناء الدلیل نمیل حیثما میمیل؛ «آنچه قابلیت پیروی دارد برهان است؛ ما فرزندان دلیل هستیم و به سویی می روییم که برهان و دلیل هدایتمان می کند» سر می دهد؛ اسیر نام ها و نشان ها نیست؛ جست و جو گر و پیگیر است تا روح پرشگر خود را قانع سازد. امام علی (ع) فرمود:

«حکمت گمشده مؤمن است، حکمت را بگیر هر چند از اهل نفاق باشد». (نهج البلاغه/حکمت: ۸۰)

فیلسوف دنبال پاسخ منطقی و عقل پسند به سوالات بنیادین زندگی است. هر ادعایی را مورد مذاقه قرار می دهد تا مبدا عنصری غیر عقلی وارد دستگاه فلسفی او گردد. آزاداندیشی، استقلال طلبی و بیزاری از تقلید و پیروی کورکورانه، با تفکر عقلانی و فلسفی همراه است. قرآن کریم نیز بشر را به پیروی از علم فرا خوانده است: «آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسؤولند». (اسراء/ ۳۶)

۲-۲-۴. تحمل شنیدن حرف مخالف: سعه صدر، ظرفیت تحمل مخالف، از لوازم عقلانیت و تفلسف است؛ انسان برخوردار از روح فلسفی، چه بسا هنگامی که با صبر و حوصله به عقاید حتی مخالفان خود گوش فرا می دهد، نکات جدید و درستی کسب کرده و به اشتباهات خود پی ببرد. قرآن کریم می کوشد تا روح آزاد اندیشی و تحمل مخالف را در زندگی تزریق نماید.

«پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند؛ ... و آنها خردمنداند». (زمر/ ۷۷-۷۸)

در همین راستا برخورداری از دید وسیع، فروتنی علمی و سعه صدر از خصوصیات روح فلسفی است (رک: کبیر، ۱۳۹۲، ص ۶۲)

«ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم». (حافظ، ۱۳۷۸، غزل ۳۷۸، ص ۵۱۵)

۲-۲-۵. مواجهه آگاهانه با پرسش های بنیادین زندگی: گرچه همه انسان های روی زمین فیلسوف اند و آگاهانه یا ناآگاهانه به پرسش های فلسفی و اساسی زندگی خود جواب داده اند و بر مبنای

آن سبک زندگی و آداب و شیوه خاصی را در روابط اجتماعی برگزیده اند اما فیلسوفان، آگاهانه دنبال جواب می گردند و تا رسیدن به جواب منطقی از پای نمی نشینند:

«همه ما عقاید و معلوماتی درباره جهان و انسان حاصل کرده ایم، اما تعداد معدودی از ما تأمل کرده ایم که آیا عقاید و معلومات ما، قابل اعتماد و معتبرند یا نه . . .؛ فیلسوف، با مطالعه انتقادی و دقیق می کوشد تا آگاهی و عقاید ما را درباره جهان به طور کلی و عالم امور انسانی به طور جزئی ارزشیابی کند.» (پاپکین، ۱۴۰۸ق، ص ۲)

زندگی فلسفی، گونه ای از زندگی است که فرد جرات و شجاعت مواجه شدن با پرسش های بنیادی پیش گفته را دارد .

کار مهم فیلسوف آن است که با مطالعه انتقادی، می کوشد عقاید ما را در باره جهان و انسان، ارزشیابی کند، تا تصویری کلی، منظم و منطقی در باره همه آنچه می دانیم و می اندیشیم پیدا و ارائه نماید. این اقدام فیلسوف، طرح و نقشه جامعی فراهم می آورد تا یک شخص عادی بتواند تصور خود را از جهان و امور انسانی و نیز اعمال و رفتار خود را نسبت به آن، بسنجد و سامان دهد. (رک: پاپکین، ۱۴۰۸ق، ص ۲)

«فیلسوف واقعی به ما بیداری می دهد و متذکر این مهم می شود که زندگی سزیوفی و هرروزی، سرانجامش پوچی است. بنابراین قبل از مبتلا شدن به این بیماری فکری و فلسفی باید موقعیت پوچی را شناخت؛ چه این که پیشگیری هم مقدم بر درمان است و هم آسان تر از درمان و هم کم هزینه تر. زیباترین اثر فلسفه (و تفکر فلسفی) شناخت موقعیت پوچی است تا بتوان از ابتلا به آن جلوگیری کرد.» (علیزمانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳-۱۵)

۲-۲-۶. **حاکمیت عقل:** فیلسوف اسیر زمانه نیست؛ او می کوشد به حقیقت برسد. همرنگ حقیقت باشد نه پیرو جماعت. فیلسوف، در علم و عمل خود، مقید به احکام عقل است. همه چیز را تنها با ترازوی عقل می سنجد.

«فلسفه انسان را به تفکر و او می دارد تفکر درباره پایه های اساسی جهان بینی او و شناخت عقاید او» (پاپکین / ۱۴۰۸ق، ص ۷)

در باره مشی فلسفی صدرالمتهلین شیرازی موسس حکمت متعالیه (۹۸۰-۱۰۵۰ق) گفته اند وی از حکمت، انگیزه ای جز نیل به حقیقت نداشت. (عبودیت/ ۱۳۹۰، ص ۵) در خصوص ویژگی تفکر علامه طباطبایی (ره) گفته اند روش او «تعقل فلسفی» بود چیزی را جز با برهان نمی فرمود و آن چه را مبرهن نبود، نمی پذیرفت و این همان ادب قرآنی است. قرآن بشر را به گونه ای تربیت می کند که در نفی و اثبات، با برهان همراه باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۳-۱۶۸)؛ چرا که قرآن کریم به حضرت

ختمی مرتبت (ص) دستور داد تا با جدال احسن مردم را دعوت به توحید نماید. (نحل/ ۱۲۵؛ و رک: انبیاء/ ۲۴)

۷-۲-۲. جستجوی فلسفه زندگی: فیلسوف این سوال بنیادی را نیز مورد عنایت ویژه قرار می دهد که فلسفه زندگی و هدف آن چیست؟ کدام هدف اصیل، حقیقی، کلی، فراگیر می تواند همه فعالیت و رفتارهای فردی و اجتماعی و اهداف متوسط و مقطعی او را (که موتور محرک زندگی هستند) جهت بخشیده، قطب نمای زندگی او باشد و به مجموعه زندگی چند ده ساله اش معنا بخشد و روح جاودانگی او را اقیان سازد؟ هدفی که ارزش محبت و عشق ورزیدن داشته، متناسب با جایگاه و شان خلیفه الهی او باشد. قرآن کریم نیز به این مهم توجه داده است:

آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و بسوی ما باز نمیگردید؟. (مومنون/ ۱۱۵)

قرآن کریم عبث نبودن زندگی دنیا را به جاودانگی انسان گره زده است چه این که اگر حیات اخروی نباشد زندگی از هدفی اصیل و حقیقی تهی خواهد شد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۳۴۶-۳۴۷) قرآن کریم هدف نهایی را رسیدن به مقام بندگی (ذاریات/ ۵۶) دانسته است به معنای وسیع آن یعنی خدامحوری در حوزه نظر و عمل.

۸-۲-۲. زندگی فلسفی در پرتو فلسفه زندگی: فرق میان فلسفه خوان و فلسفه دان با فیلسوف حقیقی آن است که «فیلسوف»، فیلسوفانه زندگی می کند و فلسفه، همه زندگی اوست. آن گاه که با جدی گرفتن پرسش های بنیادی، فلسفه زندگی را کشف کرد و به حقیقت دست یافت، حاضر است تا پای جان از آن دفاع کند و حتی جام شوکران بنوشد. او در زندگی خود پیرو اصول و جهان بینی ثابتی است و احساسات، عواطف و سبک زندگی و روابط اجتماعی او بر یک سلسله اصول ثابت شده و منطقی تکیه دارد. به تعبیر کی یر کگار (فیلسوف مسیحی دانمارکی: ۱۸۱۳-۱۸۵۵) فکر، خانه اوست و بر اساس این فکر زندگی می کند و جانش را هم ممکن است بر سر آن فکر و آن چه با تفکر به آن رسیده بگذارد. نمونه بارز سقراط (۳۹۹-۴۷۰ ق م) است که جانش را بر سر «احتمال جاودانگی» می گذارد. این احتمال ارزشمندتر از یقین کسانی است که براهین قاطع بر وجود خدا می آورند اما خدا در زندگی آن ها حضور ندارد (علیزمانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳-۱۵) یا در حاشیه است.

قرآن همواره عقل نظری را به ایمان به غیب و توحید فراخوانده و عقل عملی را به التزام به لوازم ایمان در متن زندگی فرمان داده است. مومن «زندگی مومنانه» دارد و بر اصول و مبانی نظری ایمان، تا پای جان می ایستد. (رک: توبه/ ۲۰؛ و نک: بقره/ ۲۱۸؛ آل عمران/ ۱۴۲؛ مائده/ ۳۵؛ انفال/ ۷۲)

این رفتار، محصول تفکر و روح فلسفی است؛ فیلسوف حقیقی، به نتایج اندیشه و تفکر خود و به فلسفه زندگی، پابندی و التزام عملی دارد و إلا فلسفه خوان است نه حکیم و فیلسوف.

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروری داند
(حافظ / ۱۳۸۷ / غزل ۱۷۷، ص ۲۳۸)

۲-۳. روزمرگی یا زندگی در غیاب عقل

شاید بتوان همه خصوصیات یاد شده (از ویژگی های تفکر فلسفی) را در یک «ویژگی بنیادی» خلاصه کرد و آن عبارت است از:

«زیستن به رنگ عقل». در این سبک از زیستن، جهان بینی فرد (حیطه شناختی او)، احساسات و عواطف (حیطه عاطفی - احساسی) و رفتارها و سبک زندگی او (حیطه رفتار) بر محور «عقل» تنظیم شده است؛ نه بر مبنای تقلید و فضای غالب بر جامعه و خوشایند یا ناخوشایند دیگران. از آن جا که عقل در برابر جهل قرار دارد، همه انحاء زیست غیر عقلانی را می توان در عبارت «زندگی بر پایه جهل» خلاصه کرد.

«زندگی جاهلانه» و به تعبیر دیگر «روزمرگی» چه مؤلفه هایی دارد که باعث می شود آن را کنار بگذاریم و به دنبال زندگی فیلسوفانه باشیم؟ در مقایسه با ویژگی های پیش گفته از زندگی فلسفی و عقلانی، می توان خصوصیات روزمرگی، همگانی و معمولی را استنباط کرد به قرار زیر:

فرد مبتلا به روزمرگی و محروم از زندگی عقلانی - فلسفی، روحیه پرسشگری ندارد؛ سطحی نگر است؛ از فروتنی معرفتی بی بهره و جزم اندیش است؛ تحمل شنیدن حرف مخالف را ندارد؛ پرسش های بنیادی زندگی را جدی نمی گیرد یا به پاسخ های سطحی تقلیدی بسنده می کند؛ دنبال تجارت پرسودتر مادی است، حتی با زیر پا گذاشتن قانون، شرع و اخلاق؛ اگرچه برای زندگی خود هدف و برنامه هم دارد، برنامه ای برای کار، خانواده، آینده فرزندان، تفریح، ورزش، رژیم غذایی، اهداف کوتاه مدت، دراز مدت، ملی و حتی بین المللی؛ اما هدفی کلی، فراتر از حیات مادی و هدفی حقیقی (که قطب نمای او در همه امور زندگی بوده و روح جاودانگی طلب او را اقناع سازد) را جدی نمی گیرد. این نقیصه ریشه در این واقعیت دارد که او به پرسش های جدی و بنیادین زندگی اهمیت نمی دهد و بسا که جرات مواجهه با این سوالات را نداشته باشند و حتی احتمالا می کوشد با انواع مشغولیت ها، خود را به بی خیالی بزند؛ چرا که این پرسش ها در وهله اول، هم آرامش را بهم زده، فرد را دچار حیرت می سازد و هم پاسخ دادن به آن ها زحمت و عقلانیت می خواهد و هم پایبندی به لوازم زندگی فلسفی، مسئولیت آفرین است.

قرآن نیز یکی از علل دین گریزی انسان ها را «شهوة عملی» دانسته است نه «شبهه علمی»:

نه اینکه به گمان او قیامت در کار نباشد [بلکه انسان می خواهد] با دست و پا زدن در شک و تردید [فرار و پشیمانی] از اعتقاد به قیامت که بازدارندهای قوی است [باز کند] تا برای ارتکاب هر گناهی آزاد باشد! *
[با حالتی آمیخته با تردید] می پرسد: روز قیامت چه وقت است؟ (قیامت / ۱-۶).

سر در زمین دارند و از آسمان معنا روی برتافته اند. نیاز های جزئی آن ها را ارضاء می کند و این یعنی «روزمرگی»؛ و زندگی به یک واقعه تکراری تبدیل می شود: «در نتیجه وقتی به سن پنجاه یا شصت می رسیم از این زندگی خسته می شویم، نه به خاطر معرفت و عرفان بالایی که به آن دست یافته ایم و زندگی دنیا برای ما بی مقدار شده باشد؛ که در آن صورت یک ارتقاء معنوی است، بلکه چون زندگی را تکرار فعالیت های یکسان دیده ایم و در آن خلاقیت و پویایی نیست، احساس خستگی می کنیم.» (علیزمانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳-۱۵)

در این صورت فرد ممکن است احساس بی معنایی و پوچی داشته و از خود بپرسد: زندگی کنم آخر که چه؟! بالا رفتن سن، اندیشیدن در باره مرگ خود و عزیزان، هم مزید بر علت شده، اگر برای زندگی فلسفه و دلیل منطقی نداشته باشد تکراری بودن، تصور پایان زندگی و به دنبال آن از دست دادن همه دارایی ها و داشته های علمی، اقتصادی و غیره، به بیهودگی زندگی و پوچی آن را دامن می زند.

حتی اگر فردی، هم فلسفه خوانده و فلسفه دان باشد اما زندگی و روابط اجتماعی او با مبانی فکری و فلسفی او متفاوت است، هم رنگ جماعت است؛ با هر نسیمی ممکن است تغییر جهت دهد. فلسفه زندگی و هدف خلقت را جدی نگیرد و حتی اگر هم به آن رسیده و کشف کرده باشد التزام عملی به آن نداشته باشد. امیرالمومنین علی (ع) در یک تقسیم بندی، انسان ها را بر سه دسته دانسته است:

مردم سه گروهند: دانشمند رئانی، دانشجوی بر راه نجات، و مگسانی ناتوان که به دنبال هر صدایی می روند، و با هر بادی حرکت می کنند، به نور دانش روشنی نیافته، و به رکنی محکم پناه نبرده اند. (نهج البلاغه/حکمت ۷۴۷)

زندگی در آستان عقل، همان زندگی دسته اول و دوم است و زندگی دسته سوم نمونه زندگی در غیاب عقل و مبتلا به روزمرگی است.

در یک زندگی در غیاب عقل، تامین نیاز های غریزی هدف نهایی است و هر هدف والای دیگر هم، در چارچوب زندگی مادی و محدود دنیوی تعریف می شود که در هر صورت، رنج های وجودی را در پی دارد: رنج نرسیدن (فراق)، رنج از دست دادن (فراق بعد از وصال)، رنج تکراری شدن. (رک: زکوی،

۱۳۸۹، ص ۴۵-۷۶)

فیلسوفان، زندگی سزیف را به عنوان نمونه ای از زندگی مبتلا به «روزمرگی» معرفی می کنند؛ «سزیف»، نام قهرمانی در اساطیر یونانی بود. «افسانه سزیف» نام مقاله ای فلسفی از آلبر کامو (۱۹۱۳-۱۹۶۰م) است. سزیف در اساطیر یونان به خاطر فاش کردن راز خدایگان، محکوم شد تا تخته سنگی را به دوش گرفته و تا قله یک کوه حمل کند، اما همین که به قله می رسد، سنگ به پایین می غلتد و او باید دوباره این کار را انجام دهد. روز بعد هم روز از نو روزی از نو. سزیف به یک زندگی رنج آلود، تکراری، بدون نتیجه و یکنواخت محکوم بود. آلبر کامو می گوید: سزیف تنها به یک دلیل به کار خود ادامه می داد و

آن این بود که در برابر اراده ی خدا «عصیان» کند. زیرا خدایان می خواستند با این حکم او را به زانو درآورند ولی او با بازوهای ستبرش هنوز هم به کار خود ادامه می دهد. یعنی از طریق «عصیان» می خواهد به زندگی و فعالیت خود معنایی بدهد. ولی واقعیت این است که سخن کامو نمی تواند موتور محرک زندگی انسان باشد. (علیزمانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳-۱۵) گویا به اعتقاد نادرست کامو، ما نیز محکوم به زندگی تکراری این دنیا هستیم و هیچ هدفی متعالی و معنایی اصیل در آن نهفته نیست. نگردید که گشتیم و نبود! فقط برای این که به زانو در نیاییم کار می کنیم و تکرار و تکرار و باز هم تکرار ملال آور. و تنها انگیزه ادامه زندگی همین است و بس!

باری! آیا زندگی ما یک زندگی سزیفی و یک تکرار بی معناست یا خیر؟! به نظر می رسد زندگی «هرروزی» (روزمرگی) می تواند این نتیجه یعنی پوچی زندگی و بی معنایی آن را در پی داشته باشد. زیرا نگرش به زندگی در دایره محدوده تولد و مرگ و روی برتافتن از ماوراء طبیعت و سر در آخور طبیعت داشتن و از آسمان روی برتافتن و اسارت در چرخه تولید و هضم و دفع، می تواند تصور زندگی سزیفی را در ما ایجاد نماید. مگر این که نگاه ها تغییر کند؛ می توان چشم ها را شست و طور دیگری دید، طرحی نو درانداخت و عالم و آدم را با تغییر نگاه خود تغییر داد؛ آن گاه همه چیز معنای واقعی خود را یافته، زندگی سراسر پویایی و مشحون از معنا خواهد شد.

آدمی درعالم خاکی نمی آید به دست عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی

(حافظ، ۱۳۸۷، غزل ۴۷۰، ص ۶۱۰)

البته که برخورداری از زندگی عقلانی- فلسفی هم تلاش علمی و نظری می طلبد و هم پایداری عملی.

به قول سنایی:

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

سال ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع

گر بقا خواهی بدین آی ار فنا خواهی به تن

نفس تو جویای کفرست و خردجویای دین

(سنایی، بی تا، سایت گنجور)

۳. جمع بندی و نتیجه گیری

واقعیت این است که زیستن در این دنیا، بزرگ ترین سرمایه و فرصت است. ما با مدل های مختلفی از زیستن و با انواع گوناگون از سبک زندگی مواجهیم، مدل پوچ گرایانه، مدل فلسفی، مدل دینی، مدل سزیوفی و تکرار بی معنا و بی سرانجام؛ اما مواجهه فلسفی با زندگی به ما می آموزد تا با تحلیل و نقد و بررسی زندگی روزمره، که بلای جان انسانها و جامعه معاصر شده، قبل از این که سرمایه گرانمایه عمر خود را صرف زندگی روزمره و فاقد عقلانیت نمائیم از این زندگی فراتر رفته، از خود بپرسیم چرا زندگی

می‌کنیم؟ تا خردورزانه و فیلسوفانه دنبال هدفی اصیل بگردیم و آن گاه شکل و مدل زیست و خود را بر پایه آن تنظیم نماییم. زندگی فلسفی همان زیستن بر اساس فلسفه زندگی است و نتیجه آن معنادار شدن زندگی، ارتقاء کیفیت زندگی، گریز از روزمرگی و تکرار بی انتها. در آن صورت سرمایه عمر عزیز خود را به گونه ای هزینه خواهیم کرد که پشیمانی را در پی نخواهد داشت.

فیلسوفانه اندیشیدن درباره زندگی، انسان را از گرفتار آمدن در یک زندگی پوچ و بی معنا نجات می‌دهد. فیلسوف راستین آن است که از مبتلا شدن انسان به بیماری پوچی، پیشگیری می‌کند و این از آثار و فواید مهم فلسفه است.

یافته های پژوهش حاضر نشان داد که با الهام از تفکر فلسفی و برپایه موجداتی از آموزه های قرآنی، زندگی عقلانی عبارتست از: زندگی را با خرد آمیختن؛ زیست خردورزانه؛ بهره‌مندی از روحیه پرسشگری و تفکر انتقادی؛ جست و جوی چرایی‌ها؛ حرکت از سطح به عمق؛ گذشتن از امور سطحی و روزمره به لایه های عمیق و باطنی؛ پیرو حقیقت بودن نه هم‌رنگ جماعت شدن؛ زیستن بر پایه اصول ثابت به جای زندگی باری به هر جهت؛ گذار از برخورد ساده با مسائل متنوع فردی، اجتماعی، خانوادگی به سمت مواجهه عاقلانه و عالمانه با آن‌ها؛ حرکت از حاکمیت احساسات و هیجانات به سمت زندگی بر مبنای عقل.

زندگی عقلانی یعنی زندگی در حضور عقل، به رنگ عقل، برخورداری از تفکر و روح فلسفی، یافتن فلسفه زندگی و رسیدن به زندگی فلسفی. گوهر عقلانیت، به عنوان نشانه بنیادی تفکر فلسفی، تعهد به حقیقت است. عقلانیت در مقام نظر، همان شناخت حقیقت و یافتن جهان بینی حقیقی است و در مقام عمل، التزام و پایبندی به آن.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، (۱۳۸۱ش)، قم، چاپخانه پرستش،
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، (۱۳۷۹ش)، قم، انتشارات پارسیان.
۳. برنجکار، رضا؛ خدایاری، علینقی. (۱۳۹۶ش)، انسان شناسی اسلامی، قم: نشر معارف .
۴. پاکین، ریچارد؛ استرول، آروم، (۱۴۰۸ق). کلیات فلسفه، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، تهران: انتشارات حکمت .
۵. پناهیان، علیرضا. (۱۳۹۴ش). زندگی در هفت مرحله، متن سخنرانی علیرضا پناهیان، قابل دستیابی در: <http://www.mehrnews.com/news/27>؛ شناسه خبر: ۲۷۸۶۸۲۸- چهارشنبه ۳ تیرماه ۱۳۹۴
۶. جوادی آملی، عبدالم... (۱۳۹۱ش)؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم: مرکز نشر اسراء.
۷. جوادی آملی، عبدالم...؛ (۱۳۸۶ش). شمس الوحی تبریزی، سیره علمی علامه طباطبائی، قم: نشر اسراء .
۸. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۸۷ش)؛ دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب، تهران: چاپ مروی .
۹. حبیبی، رضا. (۱۳۹۲ش). درآمدی بر فلسفه علم، قم: انتشارات موسسه امام خمینی .

۱۰. زکوی، علی اصغر (۱۳۸۹ش). پرسش های بنیادین، رنج های وجودی و معنای زندگی در منطق قرآن، دانشگاه ایلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دوفصلنامه شعاع اندیشه، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹
۱۱. سجادی، سید جعفر (۱۳۷۹)؛ فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، سازمان تهران: چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۲. سنایی، دیوان اشعار، قصیده شماره ۴۱۱؛ رک: دانشنامه رشد، فرهنگ فلسفی: قابل دستیابی در: سایت گنجور
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۰ش). تفسیر المیزان، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم .
۱۴. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۰ش). فلسفه مقدماتی، قم: انتشارات موسسه امام خمینی .
۱۵. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۰ش). خطوط کلی حکمت متعالیه، تهران: انتشارات سمت .
۱۶. علیزمانی، امیر عباس (۱۳۹۱ش). فلسفه به جان زندگی؛ زندگی فلسفی در مقابل زندگی هرروزی، سوره اندیشه، دی و بهمن ۱۳۹۱، شماره ۶۶ و ۶۷، صص ۱۳-۱۵.
۱۷. کبیر، یحیی (۱۳۶۲)؛ بنیاد حکمت طباطبایی (نوصدرایی)، قم، بوستان کتاب
۱۸. کلباسی، حسین؛ ۱۷/خرداد/۱۳۹۳؛ قابل دستیابی در:
<http://www.mehrnews.com/detail/News/۲۰۶۰۶۰۱>
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش). الکافی، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶ش). آشنایی با علوم اسلامی، جلد اول، منطق و فلسفه، تهران: انتشارات صدرا .
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه .